

مفهوم شهر

دانشجوی دوره دکتری طوسی

مقدمه

کلید واژه‌ها:
فرم، شکل، صورت،
ایدوس (eidos)،
محتوا، موضوع،
ماده، ترکیب
(کمپوزسیون).

اوقات خلط مبحث ایجاد می‌شود. برای نمونه از برخی کتاب‌های تخصصی هنری تعدادی از مصداق‌ها آورده شده است.

معنای لغوی "فرم" در فارسی

با توجه به استعمال فراوان این واژه در مکالمات فارسی‌زبانان، در نگاه اول این شبهه ایجاد می‌شود که این کلمه فارسی است. علاوه بر این، معنی واژه فرم در اکثر فرهنگ‌های لغت فارسی آمده است که نشان دهنده کاربرد وسیع و ریشه دار آن و سابقه زیاد استفاده از آن در زبان فارسی است. در لغتنامه مرحوم دهخدا (۱۳۳۵) در مقابل کلمه فرم آمده است: "ماخوذ از زبانهای اروپایی، شکل، صورت، رسم و طرز رفتار، قالب و نمونه و..." و در فرهنگ عمید این واژه، ریخت، شکل، وضع، هیأت، حالت، صورت، ظاهر، پیکر و کالبد" معنی شده است و در مقابل آن کلمه "Forme" مربوط به زبان فرانسه نوشته شده است.

همان گونه که می‌بینیم، در فرهنگ‌های لغت فارسی، در برابر واژه فرم معادل‌های فارسی بسیاری ذکر شده است که اکثر آن‌ها سلیس و روان هستند. حال این پرسش مطرح می‌شود که: چرا در زبان فارسی به جای واژه فرم، کلمات ساده و ملموس، ریخت، شکل، وضع، حالت، پیکر، هیأت و مانند آن‌ها به کار برده نمی‌شوند؟ در پاسخ باید گفت، فرم مفهومی بدیهی و سهل است که تعریف کامل و دقیق آن بایستی صرح، ممتنع است. بنابراین هیچ واژه‌ای همچون فرم بر این مفهوم بدیهی

"فرم" یکی از اصطلاحات کلیدی است که استفاده از آن در مباحث گوناگون هنری (عمومی و تخصصی) بسیار رایج است، به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین مفاهیم پایه‌ای هنر در نظر گرفت. لذا پرداختن به معنی و مفهوم آن در رشته‌های هنری، از ضروریات محسوب می‌شود و اهمیت ویژه‌ای دارد. با شنیدن یا مشاهده فرم، از این واژه یک مفهوم محسوس مشترک بین عموم استنباط می‌شود. اما ارائه تعریفی دقیق از آن در زمانی کوتاه و با بیانی صریح دشوار است. لذا مفهوم این واژه همچون مفاهیم بنیادینی چون فضا، هستی و زمان جزو بدیهیاتی است که هر کس علاوه بر ارتباطی که در چارچوب ادراک خود از جهان و محیط زندگی با آن‌ها دارد، در حیطه تخصص و فعالیت حرفه‌ای خود نیز به گونه‌ای خاص و از زاویه‌ای ویژه به آن‌ها می‌نگرد و آن‌ها را تبیین می‌کند. به علاوه، باز بودن حیطه معنایی "فرم" و امکان به وجود آمدن سوء تفاهم در درک مفهوم این واژه اساسی، ضرورت پرداختن به وجوه مختلف معنایی آن را تأکید می‌کند.

اصولاً ورود به مباحث پیچیده هنری، بدون آگاهی دقیق از مفاهیم اولیه‌ای نظیر فرم، امکانپذیر نیست و نیز بسته به نوع بحث، حیطه معنایی خاص چنین واژه‌هایی نیز باید به طور دقیق برای مخاطب یا خواننده مشخص شود. بدیهی است بدون داشتن درکی مشترک از چنین اصطلاحاتی، بر اثر تفاوت نیت‌ها و مقصدها از به کار بردن آن واژه، مباحث نظری هنر دچار مشکل می‌شود و در بسیاری

دلالت ندارد، چرا که اگر دلالت داشت، ترجیحاً به کار می‌رفت.

از این روست که در فرهنگ کامل فارسی معین^۱، فرم به عنوان یک اصطلاح رایج و مورد استفاده در زبان فارسی معنی شده و در برابر آن لغت معادلی ذکر نشده است. بدین صورت: "فرم Form: ترکیب عناصری که مجموعه‌ای واحد را به وجود آورده‌اند، روش و سبکی که بین این عناصر هماهنگی برقرار کرده و به طور خلاصه عاملی که شخصیتی ممتاز به مجموعه‌ای واحد بخشیده." همان گونه که مشاهده می‌شود، این تعریف نسبتاً واضح، جامع و فراگیر است.

برگردان‌های "Form" به فارسی

حال بهتر است نگاهی به برگردان‌های این واژه از انگلیسی به فارسی در فرهنگ‌های معتبر و تخصصی انگلیسی به فارسی داشته باشیم تا دلالت معنایی و مفهوم دقیق این واژه را بهتر دریابیم. در فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی^۲، برابر کلمه فرم آمده است: "۱. شکل، حجم ۲. صورت، قالب (در نقد هنری)". در فرهنگ مصور هنرهای تجسمی^۳ معنی فرم مشابه مورد فوق آمده است: "۱. قالب، صورت ۲. شکل، شکل سه بعدی".

در فرهنگ معاصر باطنی^۴ فرم بدین ترتیب معنی شده است: فرم در حالت اسم: "۱. صورت ۲. شکل ۳. اندام، هیكل ۴. هیأت نما ۵. شیء، چیز ۶. قالب ۷. نوع، قسم، گونه ۸. تشریفات، صورت، ظاهر ۹. تعاریف، ادب ۱۰. کار، عمل ۱۱. راه و رسم و شیوه کار ۱۲. پرسشنامه، ورقه، برگه و" فرم در حالت فعل: "۱. ساختن، درست کردن، به وجود آوردن، ایجاد کردن، تشکیل دادن ۲. تأسیس کردن، دایر کردن، برپا کردن ۳. به صورت چیزی در آوردن و"

در فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی آریانپور کاشانی^۵ در برابر "Form" این کلمات به چشم می‌خورند: "۱. شکل (اشکال)، ریخت، ترکیب، ظاهر، وضع و شکل ظاهری ۲. پیکر، هیكل، صورت، تصویر، صورت ظاهری ۳. روش، طریقه، طرز، ۴. جور، قسم (اقسام)، نوع (انواع)، جنس ۵. آئین، رسم (رسوم و آداب)، رفتار، حالات،

آمادگی ۷. ترتیب، نظم،، قالب، نمونه، زیبایی، قشنگی، خوشنمایی، ترکیب"^۶

در همین مآخذ فرم به صورت فعل نیز چنین معنا شده است: "۱. تأیید کردن، تصور کردن، قطعاتی را هماهنگ کردن، درست کردن، تشکیل دادن، ساختن ۲. شکل در آوردن، قالب کردن، شکل دادن ۳. ساختن، بنا کردن ۴. پروردن، پرورش دادن، ورزیده کردن، ترتیب کردن ۵. درست شدن، تشکیل شدن، صورت بستن، شکل گرفتن، به شکلی در آمدن"

این سیل کلمات معادل، نشان دهنده حیطه وسیع معنایی فرم و کاربرد آن در مباحث و حوزه‌های گوناگون است. ولی هیچ یک از کلمات معادل ارائه شده، به طور کامل مفهوم فرم را نمی‌رساند، به علاوه همان طور که مشاهده می‌شود، "Form" در زبان انگلیسی به شکل فعل نیز به کار برده می‌شود. نکته حائز اهمیت، دو وجهی بودن این فعل است که هم به صورت لازم (تشکیل شدن، شکل گرفتن) و هم به صورت متعددی (تشکیل دادن، شکل دادن) ایفای نقش می‌کند.

ناگفته نماند که گاهی در مکالمات فارسی، افعال ترکیبی فرم گرفتن، فرم داشتن و فرم دادن، به صورت غلط مصطلح به کار برده می‌شوند و البته این از خواص و ویژگی‌های زبان فارسی است. شاید در نگاه اول، مناسب‌ترین کلمه معادل برای "Form"، شکل - باکسرش در تلفظ محاوره‌ای





- در نظر گرفته شود .
ولی با اندک کاوش و
دقت در می یابیم که
شکل با فتح ش در
تلفظ صحیح - در واقع
برگردان دقیق و
صحیح کلمه "Shape"
است . همان گونه که
می بینیم، در
فرهنگ های انگلیسی
- فارسی معتبر و
تخصصی، تنها به ذکر
کلمات معادل "Form"
بسنده شده است که به
طور دقیق ما را مفهوم
روشن این کلمه
رهنمون نمی سازند . به علاوه، ذکر معادل هایی
چون خوشنمایی، زیبایی و قشنگی در برابر فرم،
نشانگر وجود جنبه های زیبایی شناختی در کنه
مفهوم این کلمه است . بنابراین به منظور یافتن
معنای دقیق و کامل واژه فرم، به فرهنگ های لغت
و دایره المعارف های معتبر انگلیسی رجوع
می کنیم.

معنای "Form" در انگلیسی

در فرهنگ کوچک آکسفورد،^۱ "Form" به این
صورت معنی شده
است: طریقه ای که یک
شیء به وجود می آید و
ظهور می کند.
در فرهنگ ادونس لرنر^۲
برای "Form" در حالت
اسم، ۱۲ دسته معنی
متفاوت و در حالت
فعل، ۷ دسته معنی به
ترتیب اهمیت و کاربرد
آن ها ذکر شده است.
برخی از آن ها که به
معنی و مفهوم "فرم"
مربوطند، بدین قرارند:
"۱... نظام یا ترتیبی کلی

از بخش ها (جزا)، طریقه ای که بخش ها در کنار
هم قرار می گیرند تا یک چیز یا مجموعه ای را
بسازند، سبک یا شیوه بیان یا ارائه (نمایش)، برای
مثال، یک قطعه موسیقی در فرم سونات... ۲. نظام
یا سازمانی ویژه، گونه، نوع. برای مثال: فرم
حکومت یا مذهب، فرم های زندگی حیوانات و
گیاهان و برف و باران که فرم هایی از آب هستند...
۳. دستور زبان (گرامر)، شکل های هجی (Spell) یک
لغت. برای مثال لغت brother در حالت جمع دارای
دو فرم است: brothers, brethem"
فرم در زبان انگلیسی میانه و فرانسه به صورت
"Forme" و در لاتین به صورت "Forma" است.
فرهنگ کامل کتابخانه ای هنر، ریشه لغت فرم را
در اصطلاح لاتین "Forma" ذکر می کند . این
اصطلاح "گستره مشابهی را در بردارد و دارای
مفهوم ضمنی زیبایی نیز هست"^۳ در فرهنگ
انگلیسی و بستر (Webster) دلالت معنایی فرم، در
حالت اسم در ۲۰ دسته، در حالت فعل متعددی،
در هفت دسته و در حالت فعل لازم، در سه دسته
مجزا و شماره گذاری شده بیان شده است که
مهم ترین آن ها عبارتند از "۱... شکل خاص هر
چیز... ۲. پیکر یا ترکیب یک شخصیت یا
جانور... ۳. حالت خاصی از وجود که یک چیز دارد
یا کسب می کند . برای مثال، آب به فرم بخار
۴. ترتیب، خصوصاً ترتیب منظم، طریقه ای که
بخش های یک کل سازمان دهی شده اند... ۵.



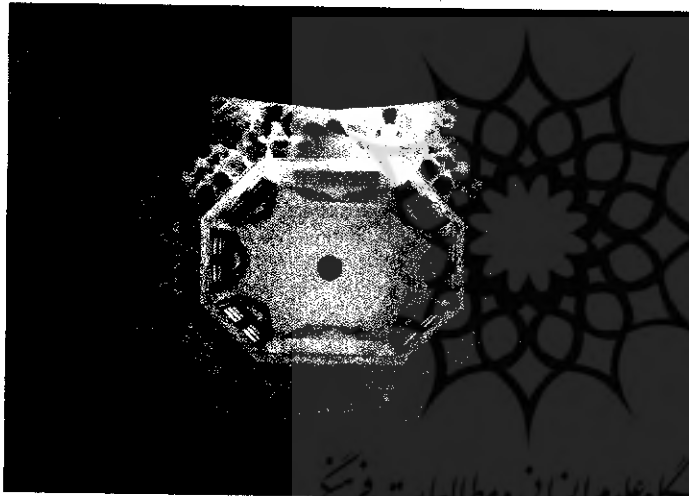
فلسفه، سرشت مطابق با واقع یا شخصیت ذاتی یک چیز به صورت متمایز از ماده ... فرم بر ترتیبی (نظامی) از بخش‌های یک چیز دلالت می‌کند که تمایزی ظاهری و جلوه‌ای ویژه به آن می‌دهد...^{۱۳} همان‌گونه که مشاهده می‌شود، از میان تعریف‌های ارائه شده در وبستر تعریف فلسفی فرم کامل‌تر به نظر می‌رسد. در این فرهنگ، فرم به عنوان اصطلاحی کلی و باز مطرح شده است و اگر چه مترادف‌هایی برای آن ذکر کرده است، اما "form" را کلی‌تر از آن‌ها و در برگیرنده تمامی آن‌ها دانسته است. این مترادف‌ها عبارتند از: ترکیب اندامی^{۱۴}، خطوط خارجی^{۱۵} شکل^{۱۶}، ترکیب شکلی^{۱۷}.

در دایره المعارف اینترنشنال^{۱۸}، فرم و ماده به عنوان مفاهیمی مربوط به هم ولی مجزا قلمداد شده اند: "آنچه که شیء از آن ساخته شده و در آن شیء به کار برده شده است، ماده و طریقی که آن مواد نظم گرفته یا ساختمانی را تشکیل داده اند، فرم است. در دایره المعارف بریتانیکا^{۱۹}، در معنی فرم به تفصیل چنین آمده است: "فرم به طور کلی شکل یا ساختار یک چیز، منفک از موادی که آن را ساخته‌اند و مضمون یا محتوای آن است. دو شیء که فرم مشابهی دارند، ممکن است از جنبه محتوا متفاوت به نظر برسند، مانند دو غزل از شکسپیر. و یا از نظر فرم متفاوت هستند، ولی از مواد مشابهی ساخته شده‌اند، مانند دو نمونه ساختمان متفاوت با مصالح یکسان و یا تنها در محتوا مشابه باشند، مانند اپرای وردی^{۲۰} و نمایش اتلو از نظر داستان. یا از همه جنبه‌های فرم، محتوا و ماده متفاوت هستند. مشابهت یا تفاوت فرم امری نسبی است. دو ترکیب موسیقی ممکن است به فرم سونات باشند، اما در جزئیات معمول بسیار تفاوت داشته باشند.

در تعریف فوق، فرم از ماده و محتوا تفکیک و بر نسبی بودن آن تأکید شده است. به عبارت دیگر مرتبه فرم، برای تعیین و تشخیص مشابهت‌ها و تفاوت‌های اشیاء گوناگون، خصوصاً آثار هنری، امری بدیهی و در عین حال قراردادی است. برای مثال دو شعر متفاوت از حافظ، از لحاظ کلی ممکن است هر دو فرم غزل داشته باشند، ولی از لحاظ وزن و یا تمثیلات به کار برده شده در آن‌ها، دارای فرم‌های متفاوتی باشند. "شکل یا صورت (فرم)

شعر می‌تواند یک مفهوم عمیق‌تر هم داشته باشد و آن شکل درونی یا فرم ذهنی آن است که به طور خلاصه عبارت است از پیوستگی عناصر متفاوت یک شعر در ترکیب عمومی آن... " (شقیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۹، ص ۱۰۵).

در دایره المعارف آمریکانا^{۲۱}، فرم به طور مبسوط چنین تعریف شده است: "فرم، شماری از مفاهیم مختلف، ولی مربوط را مشخص می‌کند؛ پاره‌ای از آنچه که برای آگاهی ما از واقعیت ضروری است... کاربرد فلسفی این اصطلاح در متافیزیک، شناخت‌شناسی (اپیستمولوژی) و زیبایی‌شناسی، از دیگر کاربردهای مشابه افزون‌تر است. با نگاهی ساده، فرم شیء مادی، شکل آن است، البته متمایز از ماده‌ای که شیء از آن تشکیل



یافته است. همچنین فرم، نظم یک مجموعه عناصر است، به طور مجزا از سرشت نهانی آن‌ها. برای مثال، ترتیب ماریچی اتم‌ها در یک مولکول و یا تقارن هندسی آن‌ها در یک کریستال. در ساختمان‌های عالی زنده (ارگانیسم)، فرم صرفاً ساختار کالبدی نیست، بلکه تابعی عملکردی از جریان‌های متعدد فیزیکی نیز هست. در روابط اجتماعی، فرم میزان یا الگوست... همچنین ساختار نیز هست، مثل نظام سیاسی، اقتصادی و دیگر تشکیلات.

تعریف ساده فرم می‌تواند به قدر کافی همه این کاربردها را پوشش دهد، ولی یک معنای ناب اصلی می‌تواند از روابط درونی آن‌ها به طور ثابت استخراج شود. دو شیء ممکن است از جنبه‌هایی

شده‌اند که از میان آن‌ها به تعریفی مهم اشاره می‌شود: "...شخصیت، سرشت، ساختار و یا وضعیت ویژه یک چیز، حالت ویژه‌ای که یک چیز در آن به وجود آمده و یا خود را آشکار می‌سازد." بنابراین نتیجه می‌گیریم، "فرم" اصطلاحی است که در حوزه‌های متفاوت علوم و دانش بشری معینه‌های خاص و کاربردی ویژه دارد. همچنین از لحاظ لغوی، گستره معنایی ویژه‌ای را در زبان انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی در برمی‌گیرد. با وجود این فرم به عنوان یک پدیده یا یک موجود یا موجودیت، اعم از زنده و غیر زنده، عقلی و نقلی یا مادی، در واقع کیفیت ویژه وجود و ظهور آن است که موجب تمایز و شناسایی آن از سایرین می‌شود. بخشی از این کیفیت مربوط به ساختار آن و بخشی مدیون سرشت و نهاد آن است. "فرم" کلتی است که شخصیت ویژه و یا حالت خاص چیزی را موجب می‌شود. تشخیص این کیفیت خاص، نسبی است و تعیین و تشخیص فرم یک چیز و مشابهت‌ها و تفاوت‌های آن با چیزهای دیگر، در مراتبی متفاوت صورت می‌پذیرد. بنابراین فرم دو شیء ممکن است در مرتبه‌ای مشابه و در مرتبه‌ای دیگر، متفاوت باشد.

و به واسطه عواملی مشترک دارای یک فرم فرض شوند. مثلاً موشک ساترن ۷ و یک مدل چوبی کامل از آن، هم فرم هستند، زیرا هم موضوعند و نسبت طول به قطر آن‌ها مشابه و یکسان هستند. فرم در وجودی که ماهیت آن در حال دگرگونی است، چیزی است نسبتاً پایدار. برای مثال در یک حیوان که یاخته‌های آن مدام جایگزین هم می‌شوند، فرم نسبت فاصله‌ای انگشت شست و اشاره است و بستگی عملکردی میان جگر و قلوه‌ها. در یک تشکل مذهبی که بخش‌های زیادی را از دست داده است، فرم، مراسم عبادی مقرر شده است.

همانطور که مشاهده می‌شود، با وجود شرح مبسوطی که آمریکانا در باب معنی فرم بیان کرده است، بیش‌تر می‌کوشد از طریق بیان مثال و مصداق کاربرد معنایی آن را بیان کند. ولی نکات مهمی از آن برداشت می‌شود که برای فهم محدوده معنایی "فرم" مفید هستند. در فرهنگ کامل کتابخانه‌ای آکسفورد^۸، در باب معنی و کاربردهای فرم، مطالب زیادی ارائه

زیرنویس

۱. عمید، حسن. فرهنگ عمید، ۱۳۵۷. ص ۱۵۲۹.
۲. معین، محمد. فرهنگ معین، ۱۳۶۲. ص ۲۵۲۳.
۳. کرامتی، محسن. فرهنگ لغات و اصطلاحات هنرهای تجسمی، ۱۳۷۰. ص ۱۶۲.
۴. مرزبان، پرویز. فرهنگ واژگان هنرهای تجسمی، ۱۳۷۱. ص ۱۰۷.
۵. باطنی، محمدرضا. فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲. ص ۳۸۳.
۶. آریانپور کاشانی، عباس. فرهنگ آریانپور، ۱۳۶۳. ص ۱۸۱۷.
۷. همان، ص ۱۸۱۷.

۸. The Oxford Minidictionary , p.196

۹. The Advanced Learners

۱۰. The Advanced Learners Camers Dic., P.488

۱۱. Dictionary of Art , Vol.11 , P.312

۱۲. Webster New Dic ., P.548

۱۳. Figure

۱۴. Out Line

۱۵. Shape

۱۶. Configuration

۱۷. Enc.International Vol.V,P.279

۱۸. Enc . Britanica , 1975 , Vol 9 , P.51

۱۹. Verdi

۲۰. Enc . Americana , 1975 , Vol. 11 , P. 601

۲۱. The Oxford Eng . Dic . Vol . 6 , P . 78

